

سومین سالگرد درگذشت پوران بازرگان است. به یاد او متن زیر بین دوستانی که بر مزارش گرد آمده بودند پخش شد. این متن کوتاه اشاره ای ست به زندگی و مبارزه «مادر جونز» (Mother Jones) زنی برجسته در تاریخ جنبش کارگری آمریکا. پرلاشنز، پاریس، ششم مارس ۲۰۱۰

## مادر جونز (۱۹۳۰-۱۸۳۰)

گرگ اوکسلی Greg Oxley

سردبیر نشریه لاریپوست La Riposte

دادستان ویرجینیای غرب ایالات متحده معتقد بود که «مادر جونز خطرناک ترین زن آمریکا» ست. ماری هاریس جونز مورد نفرت سرمایه داران بود و محبوب همه کارگرانی که تصادفاً با او آشنا شده بودند و اینها تعدادشان چقدر زیاد بود. او در ۱۸۳۰ در ایرلند زاده شد. پدر بزرگش محکوم به اعدام و به دار آویخته شده بود، زیرا علیه استعمار انگلیس شورش کرده بود. خودش در دوران کودکی سربازان ملکه انگلیس را دیده بود که سر شورشیان را بریده بر سر نیزه ها زده بودند. در ۱۸۲۵ پدرش که کارگر بود برای کار در پروژه کشیدن راه آهن به سفر رفت و کمی بعد، خانواده اش به او پیوستند و پس از چندی، همگی به تورونتو (کانادا) نقل مکان کردند. ماری هاریس مدت کوتاهی در یک صومعه به معلمی مشغول شد و سپس به کار خیاطی پرداخت. در ۱۸۶۱ با جرج جونز که کارگر ریخته گری و سازمانده سنیکا در ممفیس (دره تنسی) بود ازدواج کرد.

زندگی شخصی او با حوادث فاجعه باری رقم خورده است. فرزندان و شوهرش همگی در بیماری واگیردار تب زرد که در ۱۸۶۷ ممفیس را فراگرفت از دست رفتند. بعدها خودش چنین نوشت: «قربانیان، قبل از هر کس دیگر، کارگران بودند. ثروتمندان می توانستند شهر را ترک کنند. مدرسه ها و کلیساها بسته بود. ورود به خانه بیمار بدون اجازه خاص ممنوع بود. فقرا نمی توانستند خرج پرستار بپردازند. روبروی خانه ما ده نفر از این بیماری همه گیر مردند. تمام اطراف ما را مرده فراگرفته بود. جسد ها را بدون مراسم، شب ها دفن می کردیم. دائم فریاد شیون و گریه می شنیدیم. چهار فرزند خردسالم هریک پس از دیگری مریض شدند و مردند. تن ظریفشان را قبل از دفن، با دست های خودم شستم. شوهرم نیز تب کرد و مرد [...] خانواده های دیگر هم مثل خانواده ما به همین نحو، سخت مصیبت دیدند. چه روز و چه شب صدای قرچ قرچ گاری های نعش کشی را می شنیدم!

به دنبال این بلای مرگبار، ماری جونز به شیکاگو رفت و مغازه خیاطی باز کرد. اما در آتش سوزی بزرگ ۱۸۷۱ که بخش مهمی از شهر را ویران کرد، مغازه اش از دست رفت. از این تاریخ به بعد، وی در جنبش سندیکایی آمریکا فعالتر شد، به حدی که تاریخ زندگی اش با تاریخ مبارزات به خصوص چشمگیر طبقه کارگر آمریکا درهم تنیده است - تاریخی که متأسفانه در اروپا چندان شناخته شده نیست. او که همه افراد خانواده اش را از دست داده بود، کارگران بخش معدن، کارگران راه آهن و کارگران بافندگی را به فرزند خواندگی می پذیرد. آنها او را «مادر» صدا می زدند. مادر جونز در همه مبارزات حاضر بود. در اعتصاب بزرگ کارگران راه آهن پنسیلوانیا در ۱۸۷۷ شرکت داشت. در سالهای دهه ۱۸۸۰ برای کارگران عضو سنیکا کلاس های درس سیاسی تشکیل می داد. در ۱۸۹۰ در سنیکای معدنچیان که «کارگران متحد معدن آمریکا» (UMWA) نام داشت استخدام شد.

مادر جونز به رغم جثه کوچکش و قیافه آرام یک مادر بزرگ، سخنران فوق العاده نیرومندی بود. وقتی سکویی می یافت و برای سخن گفتن با کارگران بر آن می ایستاد وقار و هیبتش همه را فرا می گرفت. با بالا و پایین بردن صدایش طیفی از احساسات گوناگون را در کسانی که به او گوش می

سپردند پدید می آورد. او می توانست مردم را به گریه بیندازد و پس از لحظه ای قهقه خنده شان را بلند کند. در حالی که از این طرف سکو تا آن طرف با خشم قدم می زد، نطق بلند بالای او علیه تبهکاری کارفرمایان بیان خشمی نیرومند بود. او ثروتمندان را تحقیر می کرد و به کارگران در آن واحد، هم نیرویشان را یادآوری می کرد و هم غیر انسانی بودن شرایط زندگی شان را.

در نوشته هایش نیز سبک مستقیم و صادقانه اش خواننده را تحت تأثیر می گرفت. در مقاله ای تحت عنوان «تمدن در کارگاه های جنوب» که در نشریه انترناسیونالیستی سوسیالیستی در ۱۹۰۱ چاپ شده، از تجربه خود در یک کارگاه پنبه سخن می گوید که مأموریتش در آنجا بررسی وضعیت کار در این صنعت بوده است: «بچه های ۷-۸ ساله را ساعت چهار و نیم صبح با سوت سرکارگر از بستر بیرون می کشیدند. صبحانه ای اندک از قهوه سیاه و نان ذرت که به جای کره به روغن پنبه آغشته شده بود به آنها می دادند. سپس این ارتش بردگان - از بزرگ و کوچک - به راه می افتادند. ساعت پنج و نیم به پشت دیوارهای کارخانه می رسیدند و در آنجا در فضائی انباشته مملو از جیغ و سر و صدای ماشین ها، لحظات جوانی شان را ۱۴ ساعت، همه روزه لگد مال می کردند [لحظات جوانی شان ۱۴ ساعت در روز لگد مال می شد]. وقتی در این خانواده عیالوار تأمل می کردی می توانستی تقریباً بشنوی این فریاد را که «ای چرخ های حریص سرمایه داری، یک لحظه بایستید تا ما بتوانیم یک بار هم که شده صدای آدمی بشنویم؛ یک لحظه هم بگذارید باور کنیم که تمام زندگی این نیست!»

مادر جونز در مبارزات متعدد نقش درجه اول بازی کرد، از جمله در اعتصاب معدنچیان آرنوت (پنسیلوانیا). او زنان معدنچیان را به طرزی شگفت انگیز در مبارزه سهیم کرد: «وقتی شرکت می خواست اعتصاب شکنان را به مصاف اعتصاب گران بفرستد، به مردها گفتم در خانه بمانند و بگذارند زنها ترتیب «زرها» (اعتصاب شکنان) را بدهند. یک ارتش حسابی از زنان خانه دار سازمان دادم. آنها باید با جاروهاشان، با لته ها و اسفنج ظرف شوئی شان، با سطل هاشان در نزدیکی معدن حاضر شوند. روز موعود خودم تا معدن نرفتم مبادا با دستگیری من، ارتش دچار پراکندگی شود. یک زن ایرلندی را که بیشتر قیافه ای تماشایی داشت برای رهبری حمله برگزیدم. او دیر از خواب بیدار شده بود و باید زود آماده می شد. خود را با پوشیدن دامنی قرمز رنگ روی پیراهن بلند خواب آراسته بود. جوراب بلند سفید در یک پایش بود و جورابی سیاه در پای دیگر. روی موهای سرخ و وزکرده اش یک شال سرخ رنگ انداخته بود. چشم های دریده ای داشت. به او گفتم: تو ارتش را تا در ورودی چاه معدن میبری. قابلمه ات را بردار و یک چکش. و وقتی «زرها» با قاطرهاشان سر رسیدند همگی با چکش روی قابلمه ها می کوبید و زرها را با چوب جارو می زدید و آنها را بیرون می رانید. از هیچکس نترسید.»

وقتی زنها شروع به زدن قابلمه ها کردند، رئیس پلیس آمد و به زن ایرلندی گفت: «مواظب باشید خانم! شما با این کار، قاطرها را رم می دهید.» مادر جونز نقل می کند که ایرلندی چگونه او را با زدن روی قابلمه به گودال انداخته در حالی که فریاد می زده «برید گم شید، خودتون و قاطرهاتون». در آن لحظه به نظر می رسید که حتی قاطرها علیه زرها شوریده بودند و جفتک می زدند. زرها پا به فرار گذاشتند، در حالی که زنها با چوب جارو و لته ظرف شوئی آنها را دنبال می کردند.»

هرچند کارفرمایان کوشیدند به نحوی خاص اعتصاب را به پایان برسانند، اما اعتصاب پیروز شد. یک شب که مادر جونز در منزل رئیس سندیکای محل (به نام ویلسون) مهمان بوده، ناگهان در می ززند. منزلی که خانواده ویلسون در آن می نشستند در گرو صاحبخانه بود و صاحبخانه همان صاحب معدن بود. تازه واردان برای رئیس سندیکا پیشنهادی داشتند: «اگر قبول کنی که از این منطقه بروی و بگذاری اعتصاب بخوابد، خانه ات را از گرو در می آوریم و ۲۵ هزار دلار هم به تو می دهیم.» مادر جونز می نویسد: «هرگز پاسخ او را فراموش نمی کنم که گفت: «آقایان، اگر به عنوان مهمان به خانه ما

آمده اید قدمتان روی چشم، اما اگر برای این آمده اید که به درستکاری و شرافت خودم و کارگرانی که به من اعتماد کرده اند خیانت کنم از شما می خواهم که فوراً اینجا را ترک کنید و هرگز به اینجا پا نگذارید.» ویلسون اعتصاب گرانی را که دچار مشکل شده بودند پیش خود پذیرفت، هرچه داشت با آنها قسمت کرد و با اندکی که داشت می ساخت و قناعت می کرد. مادر جونز باز هم در این باره نوشته است: «او با مشکلات مبارزان پایه و عادی خوب آشنا بود. رهبرانی مثل او را دیگر این روزها نداریم.»

از سال ۱۹۰۴ مادر جونز به عنوان مسؤول سازمان دهی در حزب سوسیالیست آمریکا فعالیت می کرد و سپس در ۱۹۱۱ به سندیکای معدنکاران ایالات متحده آمریکا بازگشت. در ۲۱ سپتامبر ۱۹۱۲ در جریان اعتصاب Paint Creek و Cable Creek تظاهرات فرزندان معدنچیان را در خیابان های چارلستون رهبری کرد. پنج ماه بعد، در جریان يك تظاهرات دیگر در حالی که ۸۲ سال از عمرش می گذشت بازداشت شد. او را به «توطئه قتل» متهم کردند و به ۲۰ سال حبس جنائی محکوم گردید. خوشبختانه در ماه مه ۱۹۱۳ در پی انتخاب يك فرماندار جدید آزاد شد. مادر جونز تا پایان عمر در ۱۹۳۰ یعنی تا صد سالگی با جنبش کارگری در ارتباط بود و می گفت: «اگر می خواهید برای آرامش روح اموات دعا کنید، بکنید، اما به خصوص به خاطر زنده ها مبارزه کنید!» او در گورستان سندیکای معدنچیان در مونت او ليو Mount Olive (کوه زیتون) نزدیک شهر سن لویی در ایالت ایلوی نویز به خاک سپرده شد. در کنار بنای یادبودی که برایش ساخته اند، روی پلاک جمله ای می خوانیم که آخرین وصیت اوست: «مبادا هیچ خائنی بر مزار من درنگ کند.»

\* از نشریه لاریپوست (نشریه جناح مارکسیستی حزب کمونیست فرانسه، شماره ۵۱، مارس - آوریل ۲۰۱۰)